گفت‌وگوی «جوان» با همسر سرهنگ شهید عزیز سیفی از شهدای فراجا که در حمله رژیم صهیونیستی در تهران به شهادت رسید

ذهنم پر است از خوبی‌هایش که تمامی نداشت

صغری خیل فرهنگ

به عنوان همسر یک نظامی خوب می‌دانم زندگی در کنار کسی که لباس خدمت بر تن دارد، چقدر سخت است. همسران‌شان در گفت‌وشنودهای‌مان از نبودن‌ها، مأموریت‌های گاه و بیگاه، روزهایی که باید بدون حضور همسران‌شان و به تنهایی بگذرانند، سختی‌ها و استرس‌هایی که گاهی در نبود همسر و در شرایط سخت جامعه سراغ‌شان می‌آید، سخن می‌گویند. به خانه شهید سیفی می‌روم. قبل از ورود همه بنرها و تصاویر روی در و دیوار خانه به درستی آدرس خانه شهید گواهی می‌دهد و خبر از داغی می‌دهد که بر دل این خانواده نشسته است. همه حرف‌های همسر شهید عزیز سیفی را با جان و دل شنیدم. شهید عزیز سیفی، سرهنگ و روانشناس بالینی نیروی انتظامی، در خرداد ۱۴۰۴ در تهران در حمله رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. او به دلیل تخصص و خدماتش در زمینه روانشناسی بالینی و خدمت صادقانه در حوزه امنیت اجتماعی شناخته می‌شد. پیکرش پس از دو روز از زیر آوار انفجار ساختمان فراجا پیدا شد. مزار شهید سیفی در قطعه ۴۲ گلزار شهدای بهشت زهرا (س) قرار دارد. در این نوشتار همسرانه‌های سرهنگ شهید عزیز سیفی را پیش‌رو دارید.

نام زیبای «فاطمه»

آشنایی من و همسرم کاملاً سنتی بود. مادر ایشان با خانواده ما همسایه بود. جالب است اولین بار مادرشوهرم مرا در خانه یکی از اقوام دیده بود. آن روز مصادف با سالروز شهادت حضرت زهرا(س) بود و خانواده همسرم برای آن مراسم حلوا می‌پختند. چون همسایه بودیم، من هم همانجا حاضر شدم و ایشان مرا دید. مادرشان گفته بود برای پسرش دنبال همسر مناسبی می‌گردد و این‌طور شد که من به خانواده‌شان معرفی شدم. بعد موضوع را با پسرش مطرح کرد و در نهایت اولین دیدار ما انجام شد و ما صحبت‌های اولیه را انجام دادیم. همسرم همان ابتدا گفت همیشه دوست داشت نام همسر آینده‌اش «فاطمه» باشد و خوشحال بود این خواسته‌اش برآورده شده است. حتی لیستی از ویژگی‌ها و خواسته‌هایش را از یک همسر نوشته بود. وقتی با هم صحبت کردیم، دیدیم بیشتر حرف‌ها و خواسته‌های‌مان به هم نزدیک است.

من هم گفتم برایم شخصیت مهم‌تر از درآمد و مسائل مادی است، اینکه افکارمان به هم بخورد و همسو باشیم برایم ارزشمندتر است. خوشبختانه فهمیدیم در خیلی چیزها هم‌نظر هستیم. خدا را شکر متوجه شدیم هر دو اهل هیئت و مجالس اهل‌بیت(ع) هستیم و علاقه‌های مشترک زیادی داریم. همین باعث شد فضای گفت‌وگوی اولیه خیلی خوب پیش برود.

بعد از آن، رفت و آمدها ادامه پیدا کرد و خانواده‌اش رسماً برای خواستگاری آمدند. پس از حدود پنج ماه آشنایی سنتی، ازدواج ما سر گرفت و زندگی مشترک‌مان آغاز شد. زندگی‌ای که پایه‌های آن روی ایمان، همفکری و خواست خداوند بنا شده بود.

سختی‌های خاص زندگی نظامی

همسرم نظامی بود و روحیه‌ای بسیار مذهبی داشت و عاشق اهل‌بیت(ع) بود. بعد از شهادتش دوستان و همکارانش هم از ایمان و اخلاقش تعریف می‌کردند. زندگی ما سختی‌های خودش را هم داشت. مثلاً وقتی همه در تعطیلات خانوادگی به سفر می‌بردند، ما یا باید در خانه می‌ماندیم یا بدون حضور همسرم به مسافرت می‌رفتیم.

خیلی وقت‌ها هم پیش می‌آمد بچه‌های فامیل یا دوستان از پسرم امیرحسین و دخترم هانیه می‌پرسیدند چرا پدرتان همیشه نیست؟ ما برایشان توضیح می‌دادیم که چون پدرشان نظامی است، بیشتر اوقات در محل کار یا مأموریت است و نمی‌تواند کنار ما باشد.

همین موضوع در ایام خاص مثل عزاداری‌های محرم، تاسوعا و عاشورا یا دیگر مناسبت‌ها هم تکرار می‌شد. درست در روزهایی که خانواده‌ها کنار هم بودند، او معمولاً سر کار بود و کمتر فرصت حضور در جمع خانوادگی پیدا می‌کرد. اینها سختی‌های خاص زندگی ما بود. البته هر کاری دشواری‌های خودش را دارد و ما هم با شرایط کنار آمدیم.

اهل علم و دانش

وقتی ما نامزد بودیم، همسرم در مقطع کارشناسی قبول شده بود و اگر اشتباه نکنم ابتدا در رشته فقه پذیرفته شد. از همانجا علاقه زیادی به ادامه تحصیل و تدریس پیدا کرد. خودش می‌گفت: «اول خیلی علاقه‌ای به درس خواندن نداشتم، اما زمان مجردی، حاج‌آقایی به نام آقای عزیزی - که خدا حفظ‌شان کند - مثل یک پدر برای من بود هم به درس خواندن تشویقم کرد هم به رفتن به هیئت و فعالیت‌های مذهبی و هم به اخلاق خانوادگی. واقعاً مشوق بزرگی برایم بود.»

از حدود ۲۵ سالگی به طور جدی وارد مسیر علم و دانش شد و تا ۴۵ سالگی که حدود ۲۰ سال از زندگی مشترک‌مان می‌گذشت، دائم در حال تحصیل بود. چون به درس و کتاب عشق می‌ورزید، اصلاً برایش سخت نبود. هر وقت فرصتی پیدا می‌کرد، حتی در کمترین زمان ممکن، سراغ کتاب و مطالعه می‌رفت.

علاوه بر خودش همیشه دیگران را هم به درس خواندن تشویق می‌کرد. حتی وقتی فرمانده پایگاه بود به جوان‌ها و بچه‌ها می‌گفت: «هر کس معدلش بالاتر باشد، بیاید تا به او جایزه بدهم.» همین روحیه باعث می‌شد نوجوان‌ها و حتی بچه‌های کوچک‌تر اطرافش هم انگیزه بگیرند. همیشه می‌گفت: «هر کس می‌خواهد با من رفاقت کند، اول باید درس بخواند.» به همین دلیل تشویق به علم‌آموزی یکی از ویژگی‌های مهم زندگی‌اش بود. هم خودش اهل علم بود هم دیگران را به این مسیر علاقه‌مند می‌کرد.

هانیه و امیرحسین

ثمره زندگی من و همسرم تولد دو فرزند است. دخترم هانیه که اسمش را با توسل انتخاب کردیم. چند اسم نوشته و داخل قرآن گذاشته بود تا استخاره کند. وقتی قرآن را باز کرد، نام «هانیه» آمد و همان را برایش گذاشتیم. برای پسرمان «امیرحسین» هم خودش اسم انتخاب کرد. می‌گفت وقتی کتابی درباره امام حسین(ع) و ایران می‌خواند، بیشتر عاشق اسم حسین شده و خواسته پسرش چنین نامی داشته باشد.

هر چه بگویم کم گفته‌ام

درباره خصوصیات اخلاقی همسرم باید بگویم آن‌قدر مهربان و خوب بود که واقعاً نمی‌دانم چطور می‌شود تمام آن را برای‌تان وصفش کنم و ذهنم پر از خوبی‌های اوست. او هم خانواده‌دوست بود و هم عاشق همسر و فرزندانش. آن‌قدر ویژگی‌های مثبت داشت که هرچه بگویم باز هم کم گفته‌ام.

خیلی صبور بود. همیشه مرا هم به صبوری دعوت می‌کرد. مثلاً وقتی از شلوغی یا اذیت‌های بچه‌ها گلایه می‌کردم، لبخند می‌زد و می‌گفت: «خانم! از لحظه‌ها لذت ببر. وقتی بچه‌ها بزرگ‌تر شوند، این روزها را یادت می‌افتد و حسرت می‌خوری که چرا بیشتر کنارشان نبودی.»

شهید عزیز سیفی در یادمان شهدای دفاع‌مقدس

شهید سیفی ذاکر و مداح اهل‌بیت(ع) بود

همسر شهید بودن، مسئولیت سنگینی است. باید هم مادر باشم و هم پدر بچه‌ها چون جای پدر همیشه خالی است. همسرم بسیار نمونه و خوب بود، اما رفتنش مسئولیت بزرگی بر گردن من انداخت. زندگی‌ام حالا با گذشته فرق زیادی کرده است. من باید فرزندان‌مان را طوری تربیت کنم که شایسته خانواده شهید باشند، چیزی که خودش همیشه دوست داشت

او همیشه عاشق این بود که زندگی را با آرامش و شادی بگذراند و قدر لحظه‌ها را بداند. واقعاً مرد نمونه‌ای بود. هر چه فکر می‌کنم، هیچ بدی از همسرم به یاد ندارم. ذهنم پر است از خوبی‌هایش که تمامی ندارند.

خدمت‌هایش را از صفر شروع کرد. خودش همیشه می‌گفت کارش را از کلانتری آغاز کرده و چون از پایین وارد شده است، بیشتر قدر وضعیت کنونی را می‌داند. به قول خودش، او می‌دانست که کادری‌ها و سربازهایی که کنار و اطرافش بودند چقدر تلاش می‌کنند.

با گذشت زمان، جایگاهش ارتقا یافت و تقریباً به درجه سرهنگی رسید. در این مسیر در بخش‌های مختلفی مثل بازرسی خدمت کرد. وقتی قرار بود کاری انجام دهد، بسیار محتاط بود و پیش از تصمیم‌گیری با افراد مختلف مشورت می‌کرد تا بهترین راه ممکن را بیابد. در ماه‌های آخر، سمتش بالاتر رفته بود اما همیشه ساده و بی‌ادعا باقی ماند. عزیز آقا همیشه دوست داشت هیچ‌کس از دستش ناراحت نباشد. مخصوصاً کسانی که با او خدمت می‌کردند. اگر کسی ناراحت می‌شد، خودش با تمام وجود عذرخواهی می‌کرد، چندین بار درباره این موضوع گفته بود که غرور ندارد و برایش مهم نیست که اشتباهش را بپذیرد و عذرخواهی کند. واقعاً این اخلاق را داشت که اشتباهاتش را بپذیرد و آستانه صبرش بالا بود.

دائم در حال تحصیل بود، چون به درس و کتاب عشق می‌ورزید، اصلاً برایش سخت نبود. هر وقت فرصتی پیدا می‌کرد، حتی در کمترین زمان ممکن، سراغ کتاب و مطالعه می‌رفت. علاوه بر خودش همیشه دیگران را هم به درس خواندن تشویق می‌کرد. حتی وقتی فرمانده پایگاه بود، به جوان‌ها و بچه‌ها می‌گفت: «هر کس معدلش بالاتر باشد، بیاید تا به او جایزه بدهم.» همین روحیه باعث می‌شد نوجوان‌ها و حتی بچه‌های کوچک‌تر اطرافش هم انگیزه بگیرند. همیشه می‌گفت: «هر کس می‌خواهد با من رفاقت کند، اول باید درس بخواند.»

شهید سیفی از شهدای حملات اخیر رژیم صهیونیستی در کنار فرزندانش

دیگر از عزیز خبری نشد!

همسرم در جنگ ۱۲ روزه حتی در چند روز اول آن که بمباران‌ها شروع شده بود، کنار خانواده بود. یادم می‌آید درباره آن دوران با من صحبت می‌کرد. یکی از خوبی‌هایش این بود که چون خودش داشت روانشناسی می‌خواند، خیلی مراقب روحیه خانواده بود. وقتی خبرهای منفی می‌آمد، اصلاً درباره‌اش با هم صحبت نمی‌کردیم چون می‌دانستیم روی بچه‌ها تأثیر منفی می‌گذارد. این روحیه مثبت و رعایت فضای آرامش را حتی در دوران کرونا هم داشتیم. واقعاً سعی می‌کردیم اخبار منفی را نشنویم و به جای آن روی نکات خوب تمرکز کنیم. حتی به امیرحسین می‌گفت نباید اخبار منفی را گوش بدهد.

آن شب وسایل را جمع کردیم تا به اصرار همسرم برای دوری از شرایط جنگی به شمال برویم. دخترم برگشت و گفت: «بابا می‌شود نروی سر کار؟» همسرم گفت: «نه، کاری با ما ندارند. ما می‌رویم سر کار و برمی‌گردیم. نگران نباش.» بعد بغلش کرد و بوسید. پسرم هم بهانه گرفت و گفت نمی‌خواهد تنها بخوابد، گفت بیا بغل خودم بخواب. آخرین شب با پسرم خوابید.

صبح زود بلند شد تا به محل کار برود و ما را هم بیدار کرد تا وسایل را داخل ماشین پدرم بگذاریم و راهی شویم. دوباره خداحافظی کردیم. آن لحظه هیچ وقت از یادم نمی‌رود؛ وقتی تا سر کوچه رفت و برگشت تا خداحافظی کند انگار می‌خواست مطمئن شود همه چیز درست است. ما رفتیم و بعد از اینکه رسیدیم تماس گرفتیم تا خیالش از ما راحت باشد. از آن لحظه به بعد دیگر از عزیز خبری نداشتم تا حدود ساعت ۵/۵ بعدازظهر. آن موقع خواهرشوهرم تماس گرفت و پرسید از عزیز خبری داری؟ گفتم نه، چون آن روزها خیلی گرفتار بود و معمولاً جواب تلفن‌ها را نمی‌داد، زیاد نگران نشدم و به خودش زنگ نزدم. او خیلی آدم محتاطی بود و همیشه حواسش جمع بود. من هیچ وقت بابت کارهایش نگرانی بیش از حد نداشتم، چون مطمئن بودم خودش به همه چیز توجه دارد و مراقب است. فکر کردم شاید در جلسه یا جایی باشد که نمی‌تواند جواب دهد. با من قرار گذاشته بود وقتی جایی می‌رود و چند ساعت نمی‌تواند پاسخ دهد، حتماً اطلاع بدهد اما این بار هر چقدر زنگ زدم جواب نداد و خیلی نگران شدم.

کم کم شنیدم وضع خیلی بد و شلوغ است. تا ساعت‌ها خبری نبود و همه نگران بودند. من تلاش می‌کردم بفهمم چه اتفاقی افتاده است، اما هیچ اطلاعی نداشتم. همه می‌گفتند حداقل اگر زخمی شده باشد باید جایی باشد که بتوان خبرش را گرفت. تا ساعت ۹ شب هم خبری نشد. هر کدام از همکارانش به ما چیزی می‌گفتند؛ اینکه او را دیده یا از آنها خداحافظی کرده یا جای دیگر بوده است. من با همه تماس گرفتم، بیمارستان‌ها را گشتم، اما اثری از او نبود. در نهایت هیچ خبری به دست‌مان نرسید و همه در سردرگمی و نگرانی ماندیم. تا اینکه به محل کارش رفتم تا حضوری خبری از او بگیرم، اما اجازه ورود به ما نمی‌دادند. من اصرار کردم که سریع می‌روم و بازمی‌گردم، اما باز هم اجازه ندادند. یکی از آن سربازها پرسید: «اسم همسرتان؟» گفتم: «عزیز سیفی».

وقتی اسمش را شنید، به دوستش نگاهی انداخت و بعد به من گفت: «شهادتش مبارک باشد.» با شنیدن آن جمله از حال رفتم. وقتی به خانه برگشتم و به خانواده اطلاع دادم، همه از آمدن عزیز ناامید شدند.

مسئولیت سنگین همسر شهید بودن

همسر شهید بودن، مسئولیت سنگینی است. باید هم مادر باشم و هم پدر بچه‌ها، چون جای پدر همیشه خالی است. همسرم بسیار نمونه و خوب بود، اما رفتنش مسئولیت بزرگی بر گردن من انداخت. زندگی‌ام حالا با گذشته فرق زیادی کرده است. من باید فرزندان‌مان را طوری تربیت کنم که شایسته خانواده شهید باشند، چیزی که خودش همیشه دوست داشت.

با توجه به شغلش هیچ وقت فکر نمی‌کردم روزی شهید شود. او همیشه به من امید می‌داد و می‌گفت می‌خواهد بزرگ‌ترین سمینار روانشناسی را در تهران برگزار کند و عکسش در همه شهر پخش شود. همیشه به آینده بچه‌ها و زندگی امیدوار بود و این دل مرا به درد می‌آورد که این آرزوها ناتمام ماند.

درباره جنایت ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی باید بگویم خیلی ناراحت بودم، اما وقتی جنازه‌ها را دیدم، غم خودم کمتر شد و فقط از خدا می‌خواهم مسئولان این جنایت را مجازات کند. در پایان، دعا می‌کنم خدا به همه مادران و همسران شهدا، چه در جنگ تحمیلی و چه در جنگ اخیر صبر بدهد، فرزندان‌شان را حفظ کند و این کشور را از مشکلات نجات دهد تا در صلح و صفا با هم زندگی کنیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۰۰

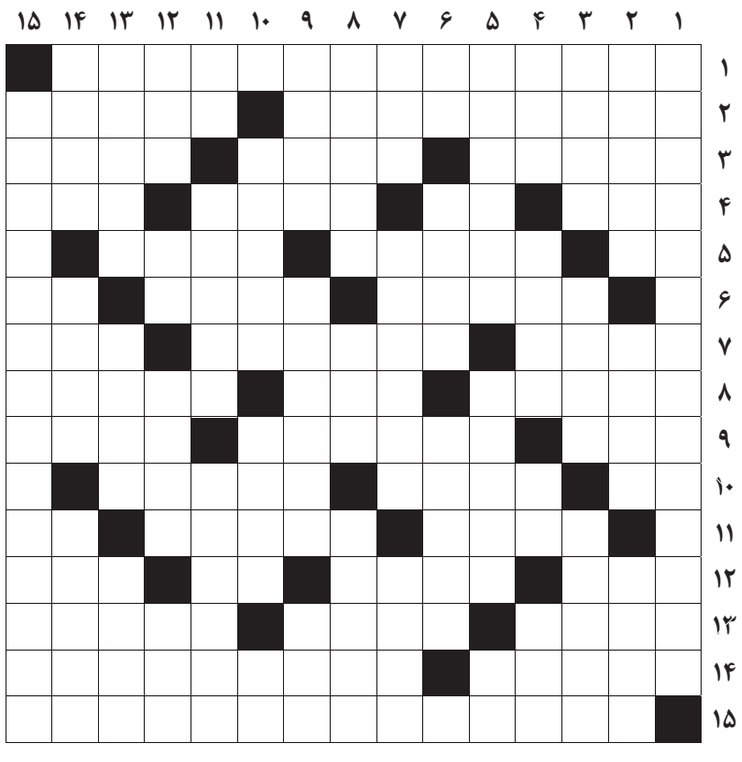

از راست به چپ

■ ۱- کنایه از کار بیهوده کردن است ■ ۲- منبع غنی از فولیک اسید است که در حمایت از استخوان ها و مفاصل نقش دارد- رگ جهنده ■ ۳- بیماری- غرنده- پایتخت غنا ■ ۴- نوعی پرنده- بنده و شما- رود ارس- جنگ افزار ورزشی ■ ۵- صدمتر مربع- محصول کوبا- تضمین خسارت ■ ۶- فقیر- آکندگی معده- ماه سرد ■ ۷- قاضی ورزشی- مثلث اسرارآمیز اقیانوس اطلس- محل پرتاب موشک ■ ۸- راست روده- رنگ بیزاری- درختی سایه گستر ■ ۹- اسطوره فوتبال برزیل- آسمان‌های قرآنی- گریزنده ■ ۱۰- کلمه شگفتی- اولین شهید اسلام- پیل خشک ■ ۱۱- پنیر لوبیا- ثلاثه دیدنی مصر- بخار دهان ■ ۱۲- حالت بیهوشی- سوار- سطح دست- جایزه قهرمانی ■ ۱۳- درختچه آپارتمانی- نوعی موشک- شهری بین چالوس و کرج ■ ۱۴- ناخالص- برق سنج ■ ۱۵- از فرمایشات امام راحل که نظر و عقیده مردم را بر هر چیز مقدم می دانستند

از بالا به پایین

■ ۱- نویسنده و شاعر نامدار روس در قرن ۱۹ که رمان مشهور دختر سروان از اوست ■ ۲- بهمان، فلان- جذام- نویسنده لبه تیغ ■ ۳- هلاک، تباهی- نوعی نقش و نگار روی پارچه- خودروی عمومی شهری ■ ۴- بسته‌بندی استوانه‌ای- قدرت و توان- از اقمار مشتری- پول معتبر ■ ۵- ثامن- ره می‌سپارد- علامت جمع ■ ۶- ویتامین کیوی- فتنه- از لوازم نظافت ■ ۷- دعای زیرلب- پیکار- تانک ایرانی ■ ۸- ستاره برزیلی اسبق پاری سن ژرمن- خراسان قدیم- ویروس افریقایی ■ ۹- پهلو- مادر رستم- پاک ■ ۱۰- فنا و نیستی- پیشانی- زمینه و مبحث ■ ۱۱- پنج آذری- مرد سال فوتبال جهان در ۱۹۹۸، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳- دروازه‌بان برزیل در جام‌های جهانی ۱۹۹۴ و ۱۹۹۸ ■ ۱۲- چین و شکن- صابون خیاطی- دیلم- صفیر ■ ۱۳- املا- خانه با عرصه مشجر- ویرگول ■ ۱۴- زدنی نارفیق- تزیین صحنه نمایش- ستاره فلک‌زده ■ ۱۵- رهبر فرانسه در قرن ۱۹ که موفق به فتح تمام اروپا شد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱			۷			
	۴	۶		۳				
						۸		۳
۸						۷	۵	
	۲		۴					
			۷	۱	۲		۳	
	۶	۹						۷
					۴	۹		۱
				۷	۱			

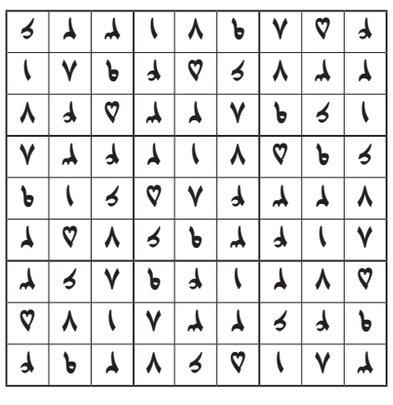

جدول کلمات متقاطع
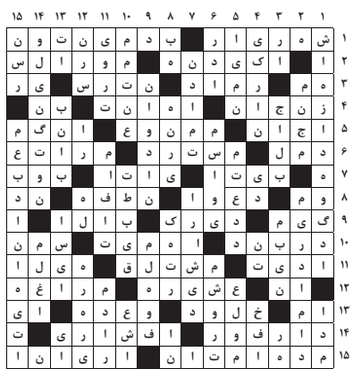
پاسخ جدول شماره ۷۳۹۹